



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخهء تفسیر توراہ ربای خیم شیمیل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توراہ، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آن در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونهء زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

مجموعه مقالات امسال در ابتدا توسط زنده نام ربای ساکس در سال ۵۷۷۲ (۲۰۱۱-۲۰۱۲) نوشته شده است.

تفسیر هفتگی توراہ

Why Was Moses Not Destined To Enter The Land?

Chukat

خوکت: چرا موسی نباید وارد سرزمین موعود می شد؟

این یکی از گیج کننده ترین و حتی تأثرانگیزترین متون تورات است. به موسی، آن چوپان وفادار که بنی اسرائیل را برای چهل سال رهبری کرده بود، گفته می شود که او از رود اردن عبور نخواهد کرد و به سرزمین موعود وارد نخواهد شد.

هیچ کس به اندازه ی موسی سایه اش بر سر تاریخ یهود بلند نبوده: او با فرعون رویاروی شد، ده ضربت را اعلام کرد؛ مردم را از مصر بیرون برد، از دریا و بیابان عبور داد و از قدرننادانی های آنها رنج برد؛ او کلام خدا را برای مردم آورد و نزد خدا برای آنها دعا کرد. نام اسرائیل، یعنی "آنکه با خدا و انسان گشتی گرفت و پیروز شد". در درجه ی اول موسی کسی بود که عشق او به عدالت و پذیرای صدای خدا بودن از او بزرگترین رهبر همه ی دوران ها را ساخت. با این همه او قرار نبود به سرزمینی وارد شود که تمام مدت رهبری اش به سوی آن در سفر بود. چرا؟

متن تورات در این نقطه، هم بسیار روشن و هم بسیار مبهم است. داده ها مورد شک نیستند. چهل سال از زمان خروج از مصر می گذرد. بیشتر افراد نسلی که مصر را به یاد دارند، در گذشته اند. میریام، خواهر موسی نیز فوت کرده است.

مردم به قادش در صحرای زین رسیده اند و اینک به مقصد خود نزدیکترند. اما در محل اُتراق جدید خود درمی یابند که آب ندارند. شکایتی می کنند: "ایکاش ما نیز مانند برادران خود در پیشگاه خدا مرده بودیم. چرا جماعت خدا را به بیابانی آوردی تا ما و چهارپایانمان بمیریم؟ چرا ما را از مصر بیرون و به مکان خشکی چون اینجا آوردی که نه گیاهی در آن می روید، نه غلاتی هست نه انجیری و نه انگور و اناری؟ حتی آب آشامیدنی نداریم." لحن صدا و طلبکاری آنها یکسره آشنا است، بنی اسرائیل آنرا کنار نگذاشته اند. اما ناگهان به جای رویدادی تکراری، شاهد یک تراژدی هستیم:

موسی و اهرن از نزد جماعت به درگاه خیمه‌ی عهد رفتند و روی پیشانی خود به زمین افتادند. جلال الهی به آنها پدیدار شد. خدا با موسی چنین سخن گفت: "عصایت را بردار و سپس با برادرت اهرن کل جماعت را گردیابور و در برابر همگان با صخره سخن بگو تا آب بدهد. برای آنها آب از صخره جاری خواهی کرد، برای آنان و چارپایانشان تا بنوشند." موسی عصایش را در برابر خدا، همان گونه که دستور داده بود، برگرفت. سپس او و اهرن جماعت را در برابر صخره گرد آوردند و به آنها گفتند: "به من گوش بدهید ای شورشی‌ها. آیا ما باید برای شما از این صخره آب بیرون بکشیم؟"

موسی دستش را بالا برد و دوبار با عصایش به صخره کوبید. آب فراوان بیرون جهید و آنها، از افراد تا چارپایان نوشیدند.

اما خدا به موسی و اهرن گفت: "چون به من باور نداشتید و مرا در چشم بنی اسرائیل تقدیس نکردید، پس شما این جماعت را به درون سرزمینی که به آنها وعده داده‌ام، نخواهید برد."

موسی چه کار خطایی کرده بود؟ گناهش چه بود؟ چه اشتباهی سزاوار چنین مجازاتی بود که از دیدن نتیجه‌ی رسالتی که خدا به آنها سپرده بود، محروم شوند؟

کمتر بخش‌هایی در تورات این اندازه در میان تفسیرگران ابهام برانگیخته اند. آنها هر یک تفسیر خود را داده و با دیگران چالش کرده اند. پیش فرض‌های تفسیرگر قرن نوزدهم ایتالیا به نام ریبی شموئل دیوید لوزاتو به این نتیجه رسیدند که: "موسی یک گناه داشت، اما تفسیرگران او را متهم به بیش از سیزده گناه کردند و هر یک گناه جدیدی به آنها افزود!" یک روحانی مدرن (ربای آرون رودر، در شعریه‌ی اهرن) بیست و پنج خط اتهام برای موسی فهرست کرد که مهمترین آنها از این قرارند:

راشی ساده ترین و مشهورترین شرح را دارد و می گوید که گناه موسی در کوبیدن به صخره بود، به جای سخن گفتن با آن. اگر موسی بنا به دستور عمل می کرد، مردم درسی فراموش ناشدنی می گرفتند:

اگر یک صخره که نه سخن می گوید و نه می شنود و نه نیازی به نگهداری دارد از کلام خدا اطاعت می کند، ما چه اندازه باید چنین کنیم؟

هارامبام (موسی بن مایمون) می گوید که گناه موسی در خشم او بود که با مردم از کوره دررفت و گفت: "به من گوش دهید ای شورشی ها." بیشک برای هر کس دیگری چنین کاری یک خطای کوچک به شمار می رفت. اما هر چه مقام فرد بالاتر باشد، استانداردهای خدا بالاتر می رود. موسی نه تنها یک رهبر، بلکه سرمشق والای بنی اسرائیل بود. مردم با دیدن رفتار او ممکن بود نتیجه بگیرند که عصبانیت مجاز است - یا این که خدا با آنها عصبانی بوده، که چنین نبود.

رامبان (نحمانید) با پیروی از پیشنهاد ربنو خانانل می گوید که گناه موسی این گفته بود: "آیا ما باید از این صخره برای شما آب بیرون بکشیم؟"، چنان که گویی توانایی انسان و نه معجزه و لطف الهی مطرح بود.

ربی یوسف آلبو و دیگران (از جمله ابن عزرا) می گویند که گناه آنجا بود که موسی و اهل هرون از میان جمع گریختند و با پیشانی روی زمین افتادند، به جای آنکه جایگاه خود را حفظ کنند، به خدا اعتماد داشته باشند که دعای آنها را پاسخ خواهد گفت.

ابراہانل این پیشنهاد نوآورانه را دارد که موسی و اهل هرون به خاطر کار خود در این رویداد مجازات نشدند. بلکه خطای آنها در گذشته ای دور اتفاق افتاده بود. اهل هرون با ساختن گوساله‌ی طلایی گناه کرد و موسی با فرستادن جاسوسان. به این دو دلیل از ورود به سرزمین موعود منع شدند. اما برای حفظ احترام آنها گناهانشان در متون تورات بیان نشدند. کار آنها در برابر صخره دلیل جانبی بود نه اصلی (یک توفان می تواند دلیل جانبی فروریختن یک پل باشد، اما دلیل اصلی، ضعف ساختار پل است).

به تازگی، شادروان راو شاخ پیشنهاد کرد که موسی در سرزنش کردن مردم حق داشت، اما در اجرای کنش ها به ترتیب اشتباه کرد. او ابتدا باید به آنها آب می رساند و این گونه قدرت و مشیت الهی را به آنان نشان می داد. تنها آن زمان و پس از آنکه آب را نوشیدند، می بایست آنان را سرزنش می کرد.

با این حال، ابهام‌ها پابرجا هستند. ابهام اول این است که موسی خودش منع ورود به سرزمین توسط خدا را به خشم خدا نسبت به مردم و نه خودش نسبت می‌دهد: "در آن لحظه من به خداوند التماس کردم که خداوند را به بنده‌ی خود عظمت و دست قدرتمند خود را نشان داده‌ای... بگذار از رود بگذرم و خاک خوب را که اینک در آن سوی رود اردن است و کشور تپه‌های زیبا و لبنان را ببینم. اما خدا از من خشمگین بود به خاطر شما..." همین‌گونه مزامیر داوود ۱۰۶:۳۲ می‌گوید: "آنها در کنار آب‌ها مریوا خدا را خشمگین ساختند و به خاطر آنها موسی به رنج افتاد."

دومین ابهام: گناه موسی هر چه باشد، همچنان میان آن گناه و مجازات عدم تناسب وجود دارد. خدا به سبب دعاهای موسی بنی اسرائیل را بخشید. آیا نمی‌توانست موسی را ببخشد؟ منع موسی از دیدن نتیجه‌ی کوشش‌های عمرش بیشک مجازاتی شدید بود. بنا به تلمود، وقتی فرشتگان، مرگ ربی اکیوا را دیدند، گفتند: "آیا این است تورات و پاداش آن؟" شاید آنها همین پرسش را در مورد موسی به میان آورده باشند. [توضیح مترجم فارسی: رومیان ربی اکیوا را به جرم درس دادن تورا که ممنوع کرده بودند، در آتش انداختند و با شن کش، گوشت تن او را کردند].

ابهام سوم، این داده‌ی مهم است که در شرایطی مشابه پیشتر خدا به موسی گفته بود که عصایش را بردارد و به صخره بگوید: دقیقاً کاری که به خاطرش (بنا به راشی و بسیاری دیگر از تفسیرگران تورات) این بار مجازات شد:

مردم آنجا برای آب تشنه بودند و علیه موسی شوریده، گفتند: "چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و چارپایانمان از تشنگی بمیریم؟" سپس موسی به درگاه خدا فریاد زد: "با این مردم چه کنم؟ تقریباً آماده‌ی سنگسار کردن من هستند." خدا به موسی پاسخ داد: "پیشاپیش مردم، برو. با خود تنی چند از پیران بنی اسرائیل را ببر و عصایی که با آن نیل را ضربت زدی با خود ببر. پیشاروی تو کنار صخره در حورب خواهد ایستاد. به صخره بکوب و آب از آن جاری خواهد شد تا مردم بنوشند."

این ریسک بزرگی است که بخواهیم تفسیر جدیدی بر متنی جدل‌انگیز بدهیم، اما شاید راهی باشد برای دیدن کل این رویداد به گونه‌ای که به رویدادهای دیگر پیوند بخورد و از رازی که پوشیده به نظر می‌رسد، پرده برداریم.

تلمود در فصل اوودت زارا ۵ الف این گفته از رش لاقیش را نقل می‌کند:

معنای این آیه چیست: "این است کتاب نسل های آدم"؟ آیا آدم کتابی داشت؟ یا این که به ما می گوید خداوند متعال به آدم پیشاپیش هر نسل و تفسیرگران آنرا نشان داد که هر نسل حخامیم و رهبران خاص خود را داشت.

یکی از عناصر تکان دهنده ی یهودیت این است که مرکزیت را به یک چهره مانند بنیانگذار نداده که بر تمام تاریخ سلطه داشته باشد. برعکس، هر دوران به برخاستن رهبران خود کمک کرد که با یکدیگر نه فقط از نظر شخصیت، بلکه از نظر نوع رهبری که در پیش گرفتند نیز فرق داشتند. ابتدا دوران پدران و مادران قوم بود. سپس دوران موسی و شاگرد و جانشینش یهوشع فرارسید. پس از آنان چهره هایی به نام داوران آمدند که نقش آنها بیشتر نظامی بود تا قضایی. با شائول پادشاهی یهود آغاز شد - هرچند حتی در آن زمان، پادشاهان تنها رهبران نبودند؛ انبیاء یهود و کاهنان نیز در رهبری مشارکتی داشتند. با عزرا چهره ی جدیدی برخاست: "کاتب" که معلم و قهرمان بود. سپس مشایخ، حخامیم، استادان قبلا و آگادا برخاستند. در دوره ی نگارش میشنا رهبر یهودیان ناسی نام داشت (و بعدها در بابل رُش گالوتا یا رئیس تبعیدیان). خاتم هسوفر در یکی از پاسخ نامه هایش با عنوان (اورخ خیم ۱۲) می گوید که هرچند ناسی یک ربی تورات نبود، اما نقش او بیشتر سیاسی، آموزشی و روحانی بود. در اصل، او جایگزینی برای پادشاه بود [توضیح مترجم فارسی: ناسی به زبان عبری یعنی شاهزاده]. قرون وسطی شاهد انواع جدید رهبری بود: تفسیرگران و رمزگشایان تورات، فیلسوفان و شاعران در کنار طیف گسترده ای از ساختارهای رهبر که برخی مدنی و برخی دینی و برخی آمیزه ای از هر دو بودند.

رهبری، کارکردی وابسته به زمانه است. جدلی مشهور هست درباره ی نوح که تورات او را "کامل در نسل های خود" توصیف می کند. بنا به یک دیدگاه، اگر نوح در دورانی می زیست که در آن راستواری بیشتر رواج داشت، از این بزرگتر می بود. بنا به دیدگاهی دیگر، در آن صورت، او نیز فردی معمولی بود در میان دیگران. واقعیت این است که هر نسل به رهبران مناسب خود میدان می دهد. تلمود (سنهدیمن ۲۱ ب) می گوید که عزرا شایسته ی بردن تورات به نزد ایسرائل بود، اگر موسی بعد از او می آمد. در متنی دیگر (مناخوت ۲۹ ب) می گوید که موسی خودش از خدا خواست که تورات را توسط ربی اکیوا اعطا کند و نه خودش. می توان تا بینهایت درباره ی شایدهای تاریخ اندیشید، اما ما هر یک در دنیا در زمانی که خود برنگزیده ایم وارد شده ایم و هیچ گزینه ای نداریم جز زیستن با چالش ها و

محدودیت های آن. از این روی، ما رهبران را با هم مقایسه نمی کنیم، زیرا هیچ استاندارد نازمانمندی برای قضاوت آنها نداریم. یروبعل در نسل خود و ییفتاح در نسل خود مانند شموئل در نسل خودش بودند."

هر دورانی رهبران خاص خود را برمی کشد و هر رهبری، محصول زمانه ای خاص است. در واقع، برخی حقایق بیزمان در مورد رهبری وجود دارند. یک رهبر باید شجاعت و صداقت داشته باشد. باید به قول حکیمان تلمودی قادر به ارتباط گیری با هر فرد بنا به نیازهای متمایز او باشد. فراتر از همه، یک رهبر، باید پیوسته در حال آموزش باشد (یک پادشاه باید در "تمام روزهای عمرش" تورات بیاموزد). اما اینها شرایط لازم هستند و نه کافی. یک رهبر باید به فراخوان لحظه حساس باشد - لحظه‌ی زمانی و نسل خود و فصلی از داستان ملتش که در آن قرار دارد. و از آنجا که او از نسل خاصی است، حتی بزرگترین رهبر نمی تواند چالش های نسل های دیگر را حل کند. این به معنای شکست نیست. این شرط وجودی بشریت است.

خدا به او گفته بود که عصایش را بردارد و به صخره بکوبد. اینک نیز خدا به او می گوید که عصایش را بردارد. آشکارا موسی عصا را برمی دارد و به صخره می کوبد. نکته‌ی چشمگیر درباره‌ی موسی و صخره درک او از مورد قبلی است. حدود چهل سال قبل در شرایطی همسان، خدا به او گفته بود که عصایش را بردارد و به صخره بکوبد. اینک نیز خدا به او گفته که عصایش را بردارد. آشکارا موسی نتیجه گرفت که این بار نیز مانند بار قبل باید عمل کند و چنین نیز کرد. به صخره کوبید. آنچه متوجه نشد این بود که این بار زمانه از یک نظر، فرق اساسی داشت. او اینک با نسل جدیدی سرو کار داشت. مردم بار اول، کسانی بودند که بیشتر عمر خود را در بردگی مصر گذرانده بودند. افرادی که اینک پیش روی داشت، زاده‌ی بیابان در آزادی بودند.

تفاوتی اساسی هست میان بردگان و انسان ها. بردگان به دستورها پاسخگو هستند. انسان های آزاد چنین نیستند. آنها را باید آموزش، پرورش و تعلیم داد، وگرنه، پذیرش مسئولیت را نمی آموزند. بردگان می فهمند که از یک چوب برای کوبیدن استفاده می شود. برده داران این گونه آنان را مجبور می کردند. در واقع، وقتی موسی اولین بار با آنان رودر رو شد و دید که یک مصری یک فرد بنی اسرائیل را کتک می زد، آنها این گونه بودند. اما انسان های آزاد نباید کتک بخورند. آنها نه با زور بلکه با متقاعد شدن پاسخ می دهند. باید با آنان حرف زد. آنچه موسی شنید و متوجه نشد، تفاوت اساسی میان ماهیت دستور در آن زمان و اینک بود (به صخره "بکوب" - با صخره "سخن بگو").

نمادگرایی در هر یک از این دو مورد به دقت بر اساس ذهنیت دو نسل متفاوت شکل گرفته است. یک برده را کتک می زدند، اما با یک انسان آزاد باید سخن گفت.

ناتوانی موسی در شنیدن این تفاوت، نه یک شکست و نه یک گناه بود. این پیامد ناگزیر میرابودن او بود. یک چهره قادر به رهبری بردگان به آزادی، همان کسی نیست که می تواند انسان هایی آزاد را از زندگی بیابانگردی به تسخیر یک سرزمین و اسکان در آن رهنمون شود. این دو چالش هایی متفاوتند و به نوع های متفاوت رهبری نیاز دارند. در واقع، کل روایت توراتی در این باره که چگونه سفری کوتاه، چهل سال طول کشید، به ما همین حقیقت را می آموزد. تغییرات بزرگ یک شبه رخ نمی دهند. به بیش از یک نسل و از این روی بیش از یک نوع رهبر نیاز هست. موسی نمی توانست یهوشوع باشد، همان گونه که یهوشوع نمی توانست موسایی دیگر باشد. این که موسی در یک لحظه ی بحرانی به کاری دست زد که چهل سال پیش درست بود، نشان داد که زمان آن رسیده بود که رهبری به نسل جدیدی سپرده شود. این نشانه ای از بزرگی است که موسی نیز این واقعیت را درک کرد و از خدا خواست (در اعداد ۲۷) جانشینی برای او بگمارد.

اگر این تفسیر درست باشد، پس موسی گناه نکرد و مجازات هم نشد. بی تردید، تورات زبان توصیف گناه به کار می برد ("به من باور نداشتی"، "علیه من شورش کردی"، "علیه من سرپیچی کردی"، "من را تقدیس نکردی"). اما این عبارت ها ممکن است چنانکه بسیاری از تفسیرگران گفته اند، نه رو به موسی و اهرون، بلکه رو به مردم در کلیت رویداد باشند (به تفسیر دهم ابرابانل نگاه کنید). این توضیح می دهد که چرا موسی گفت: "خدا به خاطر شما بر من خشم گرفت."

این که موسی قرار نبود وارد سرزمین موعود شود، نه یک مجازات، بلکه شرط جبری میرابودن او (و ما) بود. همچنین روشن است چرا این رویداد در پاراشای خوکت اتفاق می افتد که با آیین گوساله ی قرمز و پاکسازی از آلودگی جسم مرده آغاز می شود. همچنین می فهمیم که چرا پاراشا به دنبال فوت میریام، خواهر موسی و اهرون می آید. قانون و روایت در اینجا پیوند تنگاتنگی در مجموعه ای از نسخه های مرگ ناگزیر و تداوم زندگی دارند. برای هر یک از ما رود اردنی هست که از آن عبور نخواهیم کرد، اما هر چه به دورتر سفر کنیم، بیشتر زنده می مانیم. ربی ترفون گفت: "تو این وظیفه را به پایان نمی رسانی، اما آزاد نیستی که از زیر آن شانه خالی کنی." این امر در ذات خود تراژیک نیست. آنچه ما آغاز می کنیم، دیگران تکمیل می کنند، در صورتی که چگونگی آنها به آنها بیاموزیم.

موسی رهبر بزرگی بود، بزرگترین در همه‌ی زمان‌ها. اما او همچنین معلمی بلندمرتبه بود. تفاوت در اینجاست که رهبری او چهل سال، اما درس دادن او بیش از سه هزار سال به طول انجامیده (از قضا به همین دلیل او را مشه ربنو یا 'موسی معلم' ما می‌نامیم و نمی‌گوییم 'موسی رهبر ما').

این به معنای کم ارزش کردن رهبری نیست: برعکس است. اگر موسی فقط تدریس کرده و رهبری نکرده بود، بنی اسرائیل از مصر خارج نمی‌شدند. پیام صخره این نیست که رهبری اهمیت ندارد: این است که رهبری باید مطابق زمانه‌ی خود باشد. یک معلم می‌تواند در دنیای متون باستان و امیدهای دور زنده بماند، اما یک رهبر باید آهنگ و موسیقیِ دوران را بشنود و به نیازها و امکانات زمان حال پردازد.

رهبران بزرگ کسانی هستند که از گذشته‌ی یک ملت باخبرند و به آینده‌ی ایده آل آنها سرسپرده اند و می‌توانند معاصرانشان را همراه خود به سفر طولانی از تبعید به سوی رستگاری ببرند؛ نه حسرت روزگار گذشته را بخورند و نه در شتاب برای دورانی باشند که هنوز نمی‌تواند فرابرسد. و آن گونه که موسی عمیقتر از هر انسان دیگری دریافت، رهبران بزرگ، همچنین معلم نیز هستند و به آیندگان خود الهام می‌بخشند که آنچه آغاز کرده اند را پی بگیرند.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیرین دخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org f t @ @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved